

مک اینتایر

بین ارسطو و مارکس*

امیل پریو - سوسین
برگردان: جمال محمدی

۱- از مارکس تا ارسطو

لنین و بلشویکها معتقد بودند که می‌توانند در نظریه‌ی تاریخ مارکس صرفه‌جویی کنند و با پریدن از روی جامعه لیبرال بورژوازی مستقیماً از جامعه‌ی کشاورزی به دیکتاتوری پرولتاریا حرکت کنند. بهترین شیوه برای درک این بدعت‌گذاری از سوی تاکتیکها و عقاید انقلابی لنین عطف توجه به تأثیر اندیشه سالوفایل^(۱) است.

قهرمان یا شخصیت اصلی «عدالت چه کسی؟ کدام عقلانیت؟» (زیرا در این نوع تاریخ فلسفه قهرمان وجود دارد) اندرو فلچر ساتون است، یک ارسطویی که با قانون اتحاد سال ۱۷۰۷ بین انگلستان و اسکاتلند مخالف بود و لذا با ادغام اسکاتلند در جامعه اقتصادی مدرن نیز موافقت نکرد.^(۲) یقیناً مک اینتایر به عنوان پیرو

*. این نوشتار برگردان مقاله زیر است:

Emile Perreau-Saussine (1999), "**Alasdair MacIntyre between Aristotle and Marx**", Translated from the French by Stephane Douard and Jonathan Hand, Committee on Social Thought, University of Chicago, Centre Raymond Aron, Ecole des Hautes Etudes en Sciences Sociales, Paris, midway.uchicago.edu.

است. نکته‌ی مهم‌تر برای اهداف فعلی ما این است که رابطه‌ی عجیب و غریب بین مارکس، لنین و ناسیونالیسم احساسی ممکن است در توصیف اندیشه فردی که ظاهراً از سمت و سوی دیگر می‌آید (السدیر مک اینتایر) ما را یاری رساند.

علنی فلچر به طور آشکاری از مارکسیسم دوران جوانی اش جدا شده است، اما تعجب در این است که چرا او در آن دوره هیچ چیز از لنینیسم (انگار برخلاف میل باطنی اش) را نپذیرفت. لنین اندیشه سالوفایل را به آموزه‌ای انقلابی تبدیل کرده بود، مک‌ایتتایر مارکسیسم - لنینیسم را به اندیشه‌ای سالوفایلی از نوع اسکاتلندی و ارسطویی آن بدل می‌سازد.

سیر اندیشه مک‌ایتتایر از انسجامی برخوردار است که چندان در ظاهر نمایان نیست. او که رویاهای اولیه اش در زمینه انقلاب را رها کرده است، در جستجوی اصول و هنجارهای یک جامعه اشتراکی بازسازی شده در قالبهای پیشامدرن زندگی اجتماعی است. او را می‌توان بخشی از فضای بزرگ تر اندیشه‌هایی دانست که توسط چپ «جدید» بریتانیایی معرفی شده‌اند، جنبشی که دلواپس مفهوم اجتماع است و در نوستالژی جامعه پیشاصنعتی غرق شده است. این اندیشه‌ها آن طور که طرفدارانشان فکر می‌کردند چندان هم جدید نبود.^(۳) حزب کارگر

تحت تأثیرات فابیان‌یسم طرفدار دولت شده بود؛ اما سوسیالیسم بریتانیایی همچنان از گرایش سندیکالیستی - هرج و موج طلبانه برخوردار بود، نوعی رمانتیسم بی تکلیف و بی پرده که متمایل به دوره پیشاصنعتی بود.^(۴) سوسیالیسم صنعتی که در ابتدای قرن بیستم رایج بود نمایانگر شرح و توصیف نیکویی از آن روح است. ای. پی. تامپسون یکی از چهره‌های پیشگام چپ جدید از طریق ویلیام موریس

(یکی از رهبران این جنبش که تامپسون یک تک نگاری برجسته درباره او نوشت) از این جریانهای فکری الهام پذیرفت. تامپسون در یکی از بیانیه‌های این جنبش بر ضرورت ایجاد یک «اجتماع» سوسیالیستی تأکید کرد. مک‌ایتتایر که بنا بود یکی از فعالان چپ جدید در دوره اول آن بشود اثرش «مقدمه‌ای بر مارکسیسم» را که چند سال پیشتر چاپ شده بود تحت تأثیر همین روح به پایان رسانده بود.^(۵)

در محافل انتقادی، اشاره کردن به مواضع متفاوت و متغیر «مک‌ایتتایر» و در نتیجه بر ملا کردن عدم انسجام اندیشه او اغلب به عنوان کار جالبی تلقی می‌شود؛ اما من مایلم نشان دهم که «مک‌ایتتایر» در سراسر زندگی اش هم پروبلماتیک فلسفی منسجمی داشت و هم به رادیکالیسم سیاسی دوره جوانی اش وفادار ماند. این پروبلماتیک ریشه در اوضاع و احوال فلسفه سیاسی مدرن داشت، اوضاع و احوالی که با ارجاع به هگل به بهترین شیوه می‌توان آن را درک کرد.

فلسفه معاصر از سنتز هگلی شروع می‌شود، چه این فلسفه سنتز هگل را نقد کند و چه آن را به عنوان اصل بدیهی بپذیرد؛ هر چند که سیطره رسمی هگل بر تفکر اروپایی در سال ۱۸۴۸ به پایان رسید. در قلمرو سیاست، نظریه هگل توسط کمونیسم انقلابی مورد حمله قرار گرفت، از این طرف نیز کیرکگارد جبهه جدیدی را در فلسفه گشود و هگل را به خاطر فرو کاستن «وجود» به مفهوم سرزنش کرد. نظریه سنتز

آموزش اخلاق کاربردی

مک اینتایر و ارسطو

در حکمت عملی*

وسلی نال - آندومیلسون

برگردان: قاسم زائری

مجتبی کرپاسچی

اغلب آموزگاران امریکایی می‌پذیرند که شهروندی در یک جامعه دموکراتیک، مستلزم بسط معرفت، مهارتها و ارزشهای لازم برای کارآیی مدنی است. اما جزئیات مربوط به اینکه چه معرفتی، کدام مهارتها، ارزشهای چه کسی و کدام روشهای مناسب برای بسط آنها، موضوع مباحثه‌ای دیرپایی در میان آموزش‌گران مطالعات اجتماعی بوده است. از سه مؤلفه‌ی آموزش مدنی، چالش بسط ارزشهای دموکراتیک و شخصیت اخلاقی در جوانان، موجب سربرآوردن الگوهای متنوع آموزشی و تکنیکهای تحمیلی شده است. رهیافتهایی چون تحلیل ارزشها، تفکر اخلاقی، ایضاح ارزشها و آموزش شخصیت، بر اهداف، روشها و عبارات مختلف تأکید دارند. گاهی اوقات، عباراتی چون شخصیت، ارزشها، دیدگاه‌ها، تمایلات، خصلتها، فضیلتها، فلسفه‌ی اخلاق و اخلاقیات، بدون تمایزات روشن در باب معنای خود ظاهر می‌شوند.

گفتگوی اخیر در این حوزه از آموزش مطالعات

* متن حاضر برگردان نوشتار زیر است:

J. Wesley Null and Andrew J. Milson, "Beyond Marquee Morality: Virtue in the Social Studies", in *The Social Studies*, Washington, May/June 2003, pg 119.

وسلی نال، استادیار در مدرسه‌ی آموزش و پرورش دانشگاه بیلور (Baylor) در تگزاس است؛ و اندرو میلسون، استادیار در دپارتمان برنامه‌ریزی درسی دانشگاه بیلور در تگزاس می‌باشد.

←

هگل که از یک سو تحت هجوم مارکسیسم و از دیگر سو تحت فشار آگزیستانسیالیستها بود از هم پاشید. نقطه نظر فرد و نقطه نظر جامعه که در نظریه هگل سازش یافته بود بار دیگر از هم جدا شد. فلسفه اخلاقی به تدریج ایده دائماً مطلق آزادی را حفظ کرد و از این سو نیز علوم اجتماعی نوعی جبرگرایی اجتناب‌ناپذیر را مطرح ساخت: از یک طرف انسان به عنوان سوژه و از طرفی دیگر به عنوان ابژه معرفی شد. اما میل به یگانگی و وحدت که نظام هگلی سعی کرده بود آن را ارضا کند همچنان باقی ماند.

در سال ۱۹۴۲، در اوج شکوفایی مارکسیسم و آگزیستانسیالیسم، صورتبندی جدیدی ظهور کرد که تقریباً اجتناب‌ناپذیر و ضروری می‌نمود: مارکسیسم وجودگرا. سارتر و مرلوپونتی مضامین و تزه‌های وجودگرایانه‌ای را که در مارکس اول یافته بودند جهت نجات «سرمایه» از ماتریالیسم آن و جهت اضافه کردن نوعی فلسفه آزادی به آن مطرح ساختند. آنها امیدوار بودند با انجام این کار بهترین اجزای فلسفه تاریخ و فلسفه‌ی سوژه را حفظ کنند.

«السدرمک اینتایر» نیز مثل «یورگن هابرماس» و «استانلی دوزن» و «برنارد ویلیامز» در سال ۱۹۲۹ متولد شد. از آنجا که تحصیلات دانشگاهی او به دوره بعد از جنگ برگردد، اصلاً جای تعجب نیست که او نیز با اشتیاق تمام صورتبندی دوباره سنتز هگلی را در آغوش گرفت. با این حال، این اشتیاق صرفاً ناشی از وضعیت فلسفه در آن